

# بحشی در فرهنگ نگاری و

## فرهنگ دوزبانه فارسی - انگلیسی و انگلیسی - فارسی

دکتر لطف الله یارمحمدی



در این مقاله بحثی درباره اصول فرهنگ نویسی يك زبانه به طور اعم و دوزبانه به طور اخص و اشاراتی در زمینه فرهنگهای دوزبانه انگلیسی - فارسی و فارسی - انگلیسی خواهیم داشت.

### ۱) فرهنگ ذهنی

ما برای ادای مقصود خود لغات و تعبیرات را در قالب جمله در جای و مقام خاص به کار می‌گیریم و معمولاً (حداقل در صحبت‌های عادی) لغات و تعبیرات مورد نظر را درست هم به کار می‌گیریم، یعنی به طور خودکار به کاربرد تك تك آنها در موقعیتهای مختلف آگاهی داریم. در موقع لزوم اوراق ذهن خود را ورق می‌زنیم، به سرعت کلمات مناسب نیت و موقعیت را برمی‌گزینیم، ارتباط لازم را برقرار می‌نماییم و نیاز خویش را برطرف می‌کنیم. پس می‌توانیم ذهن را به کتابی تشبیه کنیم که تمام لغات و تعبیراتی که می‌دانیم و به کار می‌بریم در آن ثبت و ضبط شده است. این «کتاب» تنها حاوی سیاهه لغات و تعبیرات نیست، بلکه تمام اطلاعات مربوط به املا، تلفظ، معنا، منظور و دیگر خصوصیات مربوط به کلمات، عبارات، جملات و کاربرد آنها در موارد مختلف و متون گوناگون در آن ضبط است و منطقاً نیز باید همین طور باشد. پس چه خوب است که سعی کنیم که بینیم در ذهن و مغز ما، تا آنجا که مربوط به زبان است، چه نهفته است. اگر بتوانیم آنچه را در اوراق دفتر ذهن ماست بر روی کاغذ معمولی بیاوریم شاهکار کرده‌ایم، و این همان هدفی است که زبان‌شناس در نظر دارد. باز هم واضح است که واحدهای اولیه گفتار، از روی نظام، در قالب الگوها و قواعد با هم ترکیب می‌شوند و تمام این الگوها و قواعد در کتاب ذهن ما جای دارند. این اطلاعات مضبوط در ذهن را امروزه زیر عنوان کلی «دستور» جای می‌دهند. دستور، به این معنی، تلفظ (حتی املای) واژگان، قواعد ترکیب و حتی ویژگیهای سبکی را در بر می‌گیرد. هر يك از این زیرمقوله‌ها نیز زیر عنوانهای آواشناسی، تکواژشناسی، دستور به معنی اخص، معناشناسی، منظورشناسی (pragmatics) و متن‌شناسی (textology) بررسی می‌شوند. آنچه مربوط به شکل و معنا و کاربرد واژه‌ها می‌شود در اصطلاح به واژگان (lexicon) تعبیر می‌شود و بررسی و مطالعه آن را می‌توان واژه‌شناسی (lexicology)

نامید. بر اثر تقسیم کاری که صورت گرفته است در بیشتر حالات عملاً اطلاعات مربوط به واژه‌شناسی، در ذهن ما، در دو دفتر جداگانه «دستور» و «فرهنگ لغت» جای می‌گیرد. این نوع فرهنگ را که اشارت به اطلاعات مضبوط در ذهن درباره واژگان و خصوصیات آن دارد به فرهنگ ذهنی تعبیر می‌کنیم که با فرهنگهای مکتوب کاملاً مطابقت ندارد، همچنانکه دستور زبان مکتوب نیز آینه تمام‌نمای دستور مضبوط در ذهن ما نیست. این دو از جهات زیر فرق دارند؛ یکی اینکه واژه‌ها در فرهنگهای مکتوب یا برحسب حروف الفبا تنظیم شده‌اند (که ممکن است حرف اول واژه ملاک باشد یا آخر آن) و یا برحسب مشترکات معنایی آنها. نوع اول را لغت‌نامه (dictionary) و نوع دوم را گنجینه لغات (thesaurus) نامیده‌اند. البته گاهی ترتیب کلمات بر اساس ترکیبی از دو عامل فوق استوار است. مثلاً کلمات کلیدی را برحسب حروف الفبا مرتب می‌کنند و متفرعات و ترکیبات و مشتقات آنها را در زیر کلمات کلیدی می‌آورند. هر چند اطلاعات پراکنده و مجملی از طریق روانشناسی زبان در اختیار داریم ولی به طور قطع نمی‌دانیم که ترتیب این واحدها در ذهن ما چگونه است. کتاب ذهن ما مرتب تجدید چاپ می‌شود و مدام در آن تجدید نظر صورت می‌گیرد. یعنی در طول زمان واژه‌هایی به این کتاب اضافه یا از آن حذف می‌شوند و یا واژه‌هایی در صورت و معنا تغییر می‌یابند. فرهنگ مکتوب معمولاً بسیاری از این لغات محذوف را در خود جای می‌دهد و احتمالاً برخی از لغات اضافه شده را ثبت نمی‌کند و یا واژه‌های تغییر یافته را به صورت قدیمی آنها ضبط می‌کند. مثلاً الفاظ شلپیدن و شبوختن و مدخلهای فراوان دیگر که در فرهنگ معین آمده است به طور قطع در فرهنگ ذهنی عموم فارسی‌زبانان یافت نمی‌شود. از طرفی فرهنگ مکتوب هیچ‌گاه نمی‌تواند تمام ظرافتهای فرهنگ ذهنی را منعکس کند.

دیگر اینکه در فرهنگهای معمولی برای مفاهیمی خاص مدخلی معین قایل می‌شویم که معلوم نیست با آنچه در ذهن ماست مطابقت داشته باشد. مثلاً در زبان فارسی به کلماتی نظیر آوردم، می‌آورم، آورده بود، و خواهم آورد بر می‌خوریم. برای اطلاع از معنا و کاربرد آنها به مدخل آوردن مراجعه و معنای اصلی را در این

الف) اطلاعات مربوط به املا و شیوه نگارش آنها؛  
 ب) اطلاعات مربوط به نحوه تلفظ که خود شامل نوع آواها،  
 ترتیب آنها، هجابندی و تکیه، کشش، مرز و زیر و بمی می شود؛  
 ج) اطلاعات مربوط به محدوده و ساخت صوری و معنایی  
 واژه مورد نظر. اینک به تعدادی از خصوصیات اخیر اشاره  
 می شود:

۱) پسوندهای گوناگون مقوله‌های نحوی خاصی را  
 می طلبند و نسبت به مختصات زیرمقوله‌ای (subcategor-  
 ization features) و گزینشی (selectional features) معینی  
 حساسیت دارند. پسوندها در انتخاب این‌ها مدخلیت دارند  
 و بن‌ها در انتخاب پسوندها. مثلاً پسوند -able در انگلیسی  
 فقط به فعل می چسبد. بنابراین، washable درست است و  
 deskable غلط است. از طرفی این وند تنها به افعال  
 متعدی می چسبد و لذا seemable غلط است. پسوند -ee  
 تنها به افعالی می چسبد که باید در جمله فاعل جاندار  
 داشته باشند، مانند employee.

۲) ترکیب واژه‌ها و وندها بسته به نوع خصوصیات  
 آنها از قواعد ویژه‌ای پیروی می کند. مثلاً کلمه  
 musicology از ترکیب دو جزء music و logy و کلمه  
 insecticide از ترکیب دو جزء insect و cide به دست می آید؛  
 منتها، در ضمن ترکیب، /o/ در میان اولی و /i/ در میان دومی  
 اضافه شده است. قاعده این است که اگر جزء دوم از اصل  
 یونانی باشد /o/ و اگر از اصل لاتینی باشد /i/ اضافه  
 می شود. پس خصوصیت یونانی و لاتینی بودن در اینجا  
 ذی نقش بوده است. همچنین اگر پسوندهایی چون  
 -ness، -ful، -ly و غیره، که با صامت شروع می شوند، و  
 پسوندهای کامل -ing و -ed به کلمه‌ای اضافه شوند تکیه  
 اصلی پایه تغییر نمی کند، مثلاً در دو کلمه curious و  
 curiousness تکیه روی هجای اول است. اما پسوندهایی  
 چون -ity، -ion، -ive و غیره تکیه اول پایه را تغییر می دهد.  
 مثلاً دو کلمه curious و curiosity را در نظر بگیرید که در  
 اولی تکیه روی هجای اول و در دومی روی هجای دوم  
 است. در زبان فارسی یای وحدت تکیه پایه را تغییر  
 نمی دهد حال آنکه یاهای دیگر، مانند یای نسبت و  
 مصدری، تکیه را تغییر می دهند.

۳) بعضی از پسوندها اسم نشمردنی را به شمردنی  
 تبدیل می کنند؛ مانند یونجه ← یونجه‌زار و برخی دیگر  
 اسم شمردنی را به نشمردنی؛ مانند دوست ← دوستی.  
 بعضی اسم بیجان را به جاندار تبدیل می کنند؛ مانند  
 درشکه ← درشکه‌چی، برخی اسامی با اضافه شدن

لفظ جستجو می کنیم. فرض شده است که این الفاظ از مصدر  
 آوردن مشتق شده‌اند. یعنی با حذف «ن» آورد، که آن را به بن  
 ماضی تعبیر کرده‌اند، حاصل می شود؛ سپس با حذف د (علامت  
 ماضی) لفظ آور نتیجه می شود. اینکه در مغز ما هم همین روند  
 جریان داشته باشد جای بحث است. می توان حکم کرد که تنها  
 بن مضارع به صورت بسیط در ذهن موجود است که با اضافه  
 کردن علامت ماضی صورت ماضی و با اضافه کردن «ن»  
 صورت اسمی فعلی (که آن را مصدر نامیده‌اند) ساخته می شود.  
 و یا می توان حکم کرد که هر دو صورت بن ماضی و مضارع به  
 صورت واحد اولیه در مغز وجود دارند و قواعد اشتقاق برحسب  
 مورد مستقیماً بر هر دو اعمال می گردد. مشکل بزرگ به خصوص  
 در مورد خارجی‌ان که فارسی می آموزند وقتی پیدا می شود که به  
 افعال بی قاعده (یا حالات مشابه آن) برمی خورند و می خواهند  
 آنها را در فرهنگهای مکتوب پیدا کنند. مثلاً وقتی به لفظ می‌بزم  
 برخورد می کنند باید معنای آن را در مدخل بختن بیابند. موفقیت  
 در این کار متضمن داشتن اطلاعات لغوی و دستوری نسبتاً زیادی  
 است که جوینده باید آنها را از قبل بداند تا بتواند از این گونه  
 فرهنگها بهره گیرد. یا اینکه الفاظ فرمان بردن، فرمانبردار، فرمانبر  
 فرمانبرداری، و فرمانبرداری کردن در فرهنگ معین مدخلهای  
 جداگانه دارند. آیا همه اینها به طور جداگانه در مغز جای خاص  
 دارند یا تنها یکی از آنها به عنوان اصل در ذهن مضبوط است و  
 بقیه بر طبق قواعدی از اصل مشتق می شوند؟ آیا این امر کاری  
 اضافی نیست که ما تمام مشتقات را که تابع قاعده هستند در  
 مدخلهای مستقلی بیاوریم؟ اگر لازم است بعضی را بیاوریم و  
 برخی دیگر را نیاوریم حد و مرز آن در کجاست؟ زبانشناسان در  
 بحثهای خود بین مثلاً بختن (اگر اصل گرفته شود) که می شود  
 گفت عصاره مفهوم اصلی را دارد و متفرعات آن یعنی می‌بزم و  
 بختند فرق قایل می شوند. دکتر حق شناس در مقاله خود نوع اول را  
 «واژه» (معادل lexeme) و نوع دوم را «کلمه» (معادل phonological  
 word) خوانده است.<sup>۳</sup> سؤال این است که آیا در فرهنگهای  
 مکتوب مدخلها تنها به واژه‌ها اختصاص دارند و واژه به چه  
 گونه‌ای از مجموعه کلمات اطلاق می شود؟ بعلاوه تکلیف  
 مشتقاتی که با واژه اصلی افتراق معنایی پیدا می کنند چیست؟ پس  
 مسئله مدخل خود موضوع قابل بحثی است. چه خوب بود همان  
 طور که کمال مطلوب زبانشناس است می توانستیم فرهنگ ذهنی  
 را به صورت فرهنگ مکتوب ارائه دهیم.

۲) محتوای فرهنگ ذهنی  
 واژه‌ها و تعبیرات حامل اطلاعات گوناگونی هستند. در زیر، ما به  
 اهم آنها اشاره می کنیم:

پسوند از معنا به ذات تبدیل می‌شوند؛ مانند دانش ← دانشمند و بعضی دیگر با اضافه شدن پسوند از خاص به عام؛ مانند شیراز ← شیرازی

۴) در فارسی پسوند «-ش» به گروه خاصی از افعال، مانند کوشیدن و ستودن، می‌چسبد (کوشش، ستایش). اسامی حاصل می‌توانند با کردن ترکیب شوند (کوشش کردن، ستایش کردن). معناهای کوشش و کوشش کردن را می‌توان مستقیماً از روی قاعده از کوشیدن استنتاج کرد. این پسوند با گروهی دیگر، مانند فروختن و دویدن، ترکیب نمی‌شود و تعبيرات فروشش و دوش وجود ندارد. «-ش» با گروهی دیگر، مانند خوردن، ترکیب می‌شود و خورش می‌سازد. ولی معنای این کلمه را نمی‌توان مستقیماً از خوردن گرفت. بعلاوه خورش با کردن نیز ترکیب نمی‌شود و تعبیر خورش کردن غیردستوری است. همین طور است در مورد دیگر وندها. مثلاً پسوند «-ه» (e-) به بن مضارع افعالی مانند خندیدن و نالیدن می‌چسبد و خنده و ناله را می‌دهد. در نتیجه می‌توان الفاظ خنده کردن و ناله کردن را ساخت. حال آنکه به افعالی مانند چنبیدن و افتادن نمی‌پیوندد. لذا تعبيرات چنبه و افته غیردستوری است. ولی همین پسوند با افعالی مانند مالیدن و گرفتن و پریدن ترکیب می‌شود و ماله، گیره، و پره را می‌سازد. ولی معناهای این کلمات از اجزای آنها قابل استنتاج نیست. از این رو جمالتی، مانند ماله عضلات بدن به دست دلاک، گیره دزد در موقع دزدی و پره حسن از روی جوی همگی غیردستوری است. همچنین ترکیبات حاصله، بجز ماله (آن هم با تفاوت معنا) با کردن نمی‌توانند فعل بسازند لذا ماگیره کردن و پره کردن در زبان فارسی نداریم.

۵) کلمات بسیط با نظم خاصی ترکیب می‌شوند. در فارسی زلزله زده و دانشجو داریم ولی زده زلزله و جو دانش نداریم. معنای دانشجو را می‌توان از جمع معناهای دانش و جو به دست آورد ولی چنین چیزی در مورد جوانمرد عملی نیست. کتک با خوردن ترکیب می‌شود و کتک خوردن می‌سازد ولی کفش با خوردن ترکیب نمی‌شود.

۶) اطلاعات سبکی تعبيرات. بعضی تعبيرات تنها در موضوع یا رشته خاصی کاربرد دارند، لغاتی از قبیل دادخواست، بندپایان و مقاله‌نامه از این دسته‌اند. همچنین برخی تعبيرات در متن اجتماعی ویژه‌ای به کار می‌روند. مثلاً تعبيرات مُرد، عمرش را به شما داد، به رحمت ایزدی پیوست، به ملکوت اعلی شتافت، دارفانی را وداع گفت، گور به گور شد، سقط شد، به درک و اصل شد، با اینکه از لحاظ معنای پایه یکسان‌اند، هر يك در مقام معینی به کار می‌روند. بسته به اینکه که هستیم، با که صحبت می‌کنیم، در کجا صحبت می‌کنیم، راجع به چه چیزی صحبت می‌کنیم و از چه وسیله‌ای برای بیان مطلب استفاده می‌کنیم از تعبيرات متفاوت بهره می‌گیریم. (و) اطلاعات مقالی تعبيرات. بسیاری از لغات و ترکیبات معانی خاصی دارند که در قالب متن معینی از آنها مستفاد می‌شود. تعداد زیادی از اجزاء کلام، از قبیل ضمائر، اشارات، صفات تفضیلی، بسیاری از قیود مکان و زمان، ادات ربط و غیره معانی سیال دارند و مرجع و معنی مراد از آنها فقط در متن کلام مشخص می‌شود. یکی از کارهای عمده‌ای که این اجزا انجام می‌دهند، ایجاد ارتباط بین کلمات در داخل جمله و بین جملات يك متن است. مثلاً در عبارت «مهدی و حسن در دانشگاه تحصیل می‌کنند. هر دوی آنها شاگردان ممتازی هستند»، «هر دوی آنها» معنای «مهدی و حسن» می‌دهد؛ اما در جای دیگر ممکن است به افراد دیگری، مانند «علی و حسین»، اشاره کند. بعلاوه معنای عمده دیگری نیز از این عبارت به دست می‌آید و آن اینکه دو جمله آن به هم مربوط‌اند و بر روی هم واحدی به نام «بافت» می‌سازند. البته در اینجا دو جمله مجاور به هم مربوط شده‌اند. اما گاهی ممکن است دو جمله مرتبط غیر مجاور باشند. امکان دارد واژه یا عبارتی چند جمله را به هم مربوط کند. مثلاً دو جمله «مهدی و حسن در دانشگاه تحصیل می‌کنند. در خاتمه باید گفت که شاگردان ممتازی هستند» به ترتیبی که پشت سرهم قرار گرفته‌اند قابل قبول نیست. عباراتی مانند «در خاتمه»، «در نتیجه»، «به طور خلاصه» و غیره را وقتی به کار می‌بریم که بخواهیم چند جمله را به هم مرتبط سازیم. همه آنچه در این بخش گفتیم و بسیاری دیگر که نگفتیم با تمام ظرافتهای خود در فرهنگ ذهن ما ثبت است.

۳) ویژگیهای فرهنگ مکتوب و روش تهیه آن  
طبعاً فرهنگ مکتوب مطلوب فرهنگی است که منعکس‌کننده

حاشیه:

1) Cowan, R and Yarmohammadi, L. (1978), «The Persian Verb Reconsidered», *Archiv Orientalni*. Vol. 46. pp 46-60.

2) Moyné J.A. (1970), «The Structure of Verbal Constructions in Persian», Harvard University Ph. D. Dissertation.

۳) حق شناس، علیمحمد (۱۳۶۸)، «يك اصل ساده فرهنگ نویسی»، آدینه، شماره ۳۳.

د) اطلاعات مربوط به رابطه همنشینی واژه یا تعبیر مورد نظر با دیگر تعبيرها یا واژه‌ها در کلام. مثلاً فعل نوشتن باید فاعل انسانی داشته باشد. از این رو جز در معنای مجازی و سبک شاعرانه نمی‌توان گفت گربه نامه‌ای نوشت و یا سنگ نامه‌ای نوشت. فعل دادن حتماً به مفعول نیاز دارد و خوردن به مفعول خوردنی و بر همین قیاس.

فرهنگ ذهنی ما باشد و احیاناً، برای اهداف خاصی، تاریخچه‌ای را نیز از آنچه در طول قرن‌ها بر این محتویات ذهنی گذشته است به ما نشان دهد. البته باید بگوییم که مرز و حد بین فرهنگ و دستور هیچگاه روشن نبوده است و هنوز هم نیست. می‌گویند مطالب و قواعدی که عمومیت بیشتر دارند در دستور و مطالبی که شمول موضعی و محدودتر دارند در فرهنگ لغت جای می‌گیرند. اما ملاک‌هایی که فرهنگ‌نگاران در این باره به کار می‌برند یکسان نیست.

اکنون باید دید چگونه می‌شود همه اطلاعاتی را که مذکور افتاد به صورت مکتوب در آورد. قدم اول جمع‌آوری پیکره (corpus) زبانی است، یعنی فراهم آوردن مجموعه‌ای که حاوی کاربرد لغات و تعبیّرات زبان باشد. هر قدر این پیکره گسترده‌تر و متنوع‌تر باشد استنتاج ما از معانی و کاربرد واژه‌ها و تعبیّرات به واقعیت نزدیکتر خواهد بود. از روزگاران قدیم غالباً برای جمع‌آوری پیکره از نوشته‌ها فیش تهیه می‌کرده‌اند. امروزه از گفتار نیز، پس از ضبط آن بر روی نوار، می‌توان فیش برداری کرد. طبیعی است که شم زبانی ما نیز خود منبع مهمی برای تهیه این پیکره است. انتخاب منابع برای تشکیل پیکره بسیار مهم است و بنا به هدف فرهنگ‌نویس می‌توان پیکره‌های متفاوت داشت. مثلاً اگر فرهنگ‌نویس به تطوّر لغات و تاریخ زبان عنایت داشته باشد، طبعاً پیکره زبانی او بیشتر همان متون نوشتاری گذشته خواهد بود. بعد از تهیه پیکره و یا همزمان با آن، فرهنگ‌نویس، با استفاده از اطلاعات نظری موجود واژه‌شناسی و احیاناً با استمداد از شم زبانی خود، به تجزیه و تحلیل لغات و تعبیّرات می‌پردازد. برای آسان شدن تحلیل، فرهنگ‌نویس همه فیش‌های عبارات، جملات و پاراگراف‌های مربوط به هر مدخل را در یک جا گرد می‌آورد. بدین ترتیب، همه رخدادهای یک واحد زبانی، در قالب شواهد و امثال، در مقابل دید فرهنگ‌نویس قرار می‌گیرد. امروزه در مغرب زمین کار تهیه فیش و مرتب کردن آنها به کمک کامپیوتر صورت می‌گیرد. بدین ترتیب که پس از ضبط داده‌های زبان (از هر نوع که فرهنگ‌نویس بخواهد) در حافظه کامپیوتر، می‌توان با استفاده از برنامه‌های بسامدی (concordance) یا برنامه‌های مشابه تمام رخدادهای یک واحد را در یک جا ردیف کرد. این کار موجب خواهد شد که بتوانیم از پیکره‌های بسیار گسترده چند میلیون کلمه‌ای بهره‌گیریم، کاری که هیچگاه با فیش برداری عملی نیست. گذشته از این، تمام این پیکره وسیع را (که ممکن است شامل چندین هزار فیش باشد) می‌توان بر روی یک نوار یا قرص منتقل کرد و آن را با خود نقل و انتقال داد. اطلاعات متعدد دستوری و واژگانی و بسامدی را سرعت می‌توان از کامپیوتر گرفت. در اینجا به اشاره یادآور

می‌شوم که آنانی که در کار فرهنگ‌نویسی هستند به خصوص مؤسسات دولتی و نیمه‌دولتی (چون مؤسسه لغت نامه دهخدا که به کادر با تجربه و با درایت دسترسی دارد) دیر یا زود مجبور خواهند شد به این وسیله آسان و مؤثر روی آورند و چه بهتر که زودتر این کار را بکنند. اکنون فرهنگ‌نویس می‌تواند، با عنایت به شواهد و امثال و استعانت از شم زبانی خود، به استنتاج‌های نحوی، معنایی، منظوری و کلامی از نوع آنچه در بالا مذکور افتاد دست یابد. مهارت و خلاقیت فرهنگ‌نویس در اینجا بیش از جاهای دیگر به کار می‌آید. ابتدا مدخلها و ترتیب آنها را مشخص می‌کند. این کار می‌تواند، با توجه به هدفهای فرهنگ‌نویس و زبان مورد بررسی، اشکال متفاوتی به خود بگیرد. فرهنگ‌نویس درباره نوع فرهنگی که می‌خواهد تدوین کند تصمیم می‌گیرد. فرهنگ می‌تواند جامع، عمومی، گویشی، تاریخی و یا موضوعی باشد. خود فرهنگ موضوعی ممکن است مربوط به شاخه‌ها و رشته‌های ویژه‌ای، چون شیمی، پزشکی، اقتصاد و غیره، یا مجموعه‌ای از لغات مترادف، متضاد، کلمات مرکب، اصطلاحات و یا اختصارات باشد. گزینش مدخل برای هر نوع فرهنگ خود تصمیم بسیار مهمی است. آیا ضرورت دارد که در فرهنگ همه کلمات مرد، جوان، جوانمرد، مرد جوان، جوانمردی (فتوت) مدخل جداگانه داشته باشند؟ آیا لازم است که مصدر و تمام صیغه‌های فعل و مشتقات آن (مثل پریدن، پرانیدن، می‌پریم، پرش، پرا، پریده، پرنده، پران و غیره) هر یک مدخل جداگانه‌ای داشته باشند؟ به هر حال ملاک گزینش مدخل باید مشخص باشد.

ترتیب مدخلها نیز شایان توجه است. می‌تواند به صورت لغت نامه باشد یا تساروس (گنجینه لغات). اگر صورت لغت نامه دارد می‌شود همه مدخلها را برحسب حروف الفبا مرتب کرد یا برحسب کلمات کلیدی، در صورت دوم می‌توان مدخلهای فرعی و ترکیبات و مشتقات مربوط را در زیر همان مدخلهای کلیدی درج کرد. فرهنگ‌های المنجد عربی و تا حدی *Advanced Learner's* انگلیسی از نوع اخیرند. آنگاه نوبت می‌رسد به درج صورتهای املائی و تلفظی و ضبط اطلاعات واژه‌شناختی، نحوی، معنایی، منظوری و مقالی. برای ارائه تک تک این اطلاعات، فرهنگ‌نویس از مکانیسمهای مختلفی، چون اختصارات، توضیح، تعریف، تصویر، امثله و شواهد، استفاده می‌کند و برحسب مورد از تضاد و ترادف نیز بهره می‌گیرد. امثله و شواهد نیز می‌تواند عبارت، جمله، جملات و حتی یک یا چند پاراگراف باشد. مثلاً پسوند -able در انگلیسی باید مدخلی جدا داشته باشد. در اینجا ابتدا باید برای توضیح گفته شود که -able - پسوندی است که فقط به فعل متعدی می‌چسبد و آن را تبدیل به صفت می‌کند. اگر استثنا آتی وجود دارد در همین جا آورده می‌شود. معنا (یا معناهای آن) نیز به هنگام



ترکیب توضیح داده می‌شود. آنگاه امثله یا شواهد برای تمام کاربردهای مشخص آورده می‌شود و تلفظ ترکیبات حاصله نیز نشان داده می‌شود.

در اینجا فرصت آن نیست که به تفصیل دربارهٔ يك يك این مکانیسمها صحبت شود اما به عنوان نمونه، به ساختمان مدخلها در فرهنگ *Advanced Learner's* (چاپ ۱۹۸۹) که در تهیهٔ آن از دستاوردهای زیان‌شناسی جدید استفاده شده است، نظری می‌افکنیم. با نظری گذرا بر این فرهنگ می‌بینیم که اطلاعات متنوعی دربارهٔ مدخلها به شرح زیر داده شده است: (۱) تعریف معنایی واژهٔ کلیدی، (۲) مثال در مورد کاربردهای مختلف واژهٔ کلیدی، (۳) املائی کلمه، (۴) صورتهای دیگر املائی کلمه اگر وجود داشته باشد، (۵) مترادفات، (۶) کلمات دیگر با معانی نزدیک، (۷) اصطلاحاتی که این واژه در آنها به کار رفته است، (۸) تلفظ و اختلاف تلفظ امریکایی و انگلیسی، (۹) تکیه در کلمات و اصطلاحات، (۱۰) حروف اضافه‌ای که بعد از واژهٔ کلیدی به کار می‌رود، (۱۱) ویژگیهای دستوری و کاربردی، (۱۲) مقولهٔ دستوری، (۱۳) صورت املائی و تلفظی افعال بیقاعده، (۱۴) الگوهای دستوری که این واژه در آنها به کار می‌رود (الگوهای دستوری کلی در ضمایم فرهنگ آمده است و می‌توان به آن رجوع کرد)، (۱۵) صورتهای تفضیلی و عالی صفات، (۱۶) اطلاعات دستوری و مختصاتی دربارهٔ صفات و اسامی، (۱۷) صورت املائی و تلفظی جمع اسامی بیقاعده، (۱۸) اطلاعات مربوط به کاربرد سبکی لغات، (۱۹) عنوانهای مناسب جهت مشخص کردن اینکه واژه به چه رشته‌ای اختصاص دارد، (۲۰) اطلاعات مربوط به افعال ترکیبی، (۲۱) کاربرد افعال ترکیبی و افعالی که با حروف اضافهٔ خاص همراه‌اند، (۲۲) تغییرات املائی و تلفظی واژهٔ کلیدی با دیگر کلمات و وندها، (۲۳) کاربرد واژهٔ کلیدی در مقایسه با کلمات و تعبیرات مشابه، (۲۴) املا و تلفظ مشتقات واژهٔ کلیدی، (۲۵) املا و تلفظ و تکیهٔ کلمات مرکب، (۲۶) هجاهای نوشتاری واژه، (۲۷) اختلافات واژگانی انگلیسی و امریکایی، (۲۸) ارجاع واژهٔ کلیدی مورد نظر به واژه‌های کلیدی دیگر که با آن مشابهت دارند و هم بر این قیاس. البته در این فرهنگ از همهٔ شیوه‌های توضیح، تعریف، تصویر، امثله و شواهد به نحو مطلوب بهره گرفته شده است. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بسیاری از اطلاعات فرهنگ ذهنی ما در این فرهنگ آمده است، گو اینکه هنوز جا برای بهتر شدن دارد.

#### ۴) فرهنگ دوزبانه

اکنون بحث را متوجه فرهنگ دوزبانه می‌سازیم. تصور کنید که می‌خواهید فرهنگ ذهنی گویندهٔ انگلیسی زبان را در قالب

فرهنگ ذهنی فارسی زبان و بالعکس عرضه دارید. واضح است که قبل از هر چیز باید توصیف کامل واژه شناختی ازدوزبان در دست داشته باشید. در مورد تهیهٔ فرهنگ انگلیسی-فارسی کار آسانتر است؛ زیرا که می‌شود یکی از فرهنگهای عمدهٔ انگلیسی را برای شروع کار مبنا قرار داد. ولی چون چنین چیزی در مورد زبان فارسی در دست نداریم، فرهنگ نویس باید در زمینهٔ توصیف فارسی کوششی فوق‌العاده مبذول دارد. پس از اینکه توصیف مطلوبی از دوزبان در اختیار داشتیم، آنگاه با مسائل مهم دیگری روبرو می‌شویم. می‌دانیم که تصورات در دو زبان یکسان تقطیع نشده‌اند. مثلا کلمهٔ دست در زبان فارسی معمولا از کتف تا کف را می‌تواند در بر گیرد، حال آنکه نزدیکترین معادل آن در انگلیسی یعنی *hand* معمولا از مچ دست تا انگشتان را شامل می‌شود. لفظ *know* انگلیسی در جمله *I know it* به دانستن و در جمله *I know him* به شناختن ترجمه می‌شود. سگ معادل *dog* است ولی سگ ماده که در فارسی از دو تصور تشکیل شده است برابر *bitch* انگلیسی قرار می‌گیرد. یا اینکه لفظ *داماد* فارسی بسته به بافت می‌تواند در مقابل دو تعبیر *son-in-law* و *bridegroom* قرار بگیرد. به طور کلی در هر زبان مجموعه‌ای از لغات که به زمینهٔ خاصی مربوط می‌شوند، در داخل خود، شبکه‌ای پیچیده تشکیل می‌دهند. ذهن ما بر کارکرد این شبکه‌ها و روابط اجزای آنها آگاهی کامل دارد. منتها آگاهی ما از ویژگیهای این شبکه‌ها و نظام آنها هنوز پیشرفته نیست.<sup>۴</sup>

اکنون باید نتیجه گرفت که در فرهنگ دوزبانه لغات و تعبیرات با توجه به روابط آنها در داخل شبکه‌های معنایی معادل‌یابی می‌شوند و ما از طریق تجزیه و تحلیل مقابله‌ای واژگانی می‌توانیم این اطلاعات را به دست آوریم و بر آن اساس فرهنگ دوزبانه را تدوین کنیم.<sup>۵</sup> البته، علاوه بر معادل‌یابی شبکه‌ای که امری بس ظریف و فنی است، برخی ملاحظات دیگر نیز در این مورد باید مرعی گردد. مثلا لغت *cat* در فرهنگ *Advanced Learner's* «حیوان اهلی کوچک مودار دست‌آموز و وسیلهٔ شکار موشها» تعریف شده است که در فرهنگ انگلیسی-فارسی درج معادل آن

حاشیه:

۴) برای بحث مختصری در این باره رجوع کنید به یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۶۵) «توصیف مقابله‌ای زبان علم در فارسی و انگلیسی»، زبان فارسی، زبان علم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، صص ۶۵-۷۸؛ یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۶۴) «طرح کلی پیرامون اصول و ضوابط حاکم بر ترجمه و پژوهش و آموزش آن در دانشگاه»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، صص ۹۸-۷۹.

۵) در زمینهٔ مقابلهٔ واژگانی انگلیسی رجوع کنید به:

Juliani, F(1990) «A Lexical Error Analysis...» Shiraz University M.A. thesis; and Yarmohammadi, L. (1980) «Contact Analysis of English and Persian Measure Words for Pedagogical Purposes», *IRAL*, Vol XVIII, No.1 pp.1-20.

گروه) بدون تعریف کافی است. اما بسیاری از تعبیرات فرهنگی و علمی يك زبان ممکن است در زبان دیگر معادلی نداشته باشد. مثلا الفاظ کیسه‌کش، رمال، جن‌گیر و امثال آنها در انگلیسی معادلی ندارند و لذا در فرهنگ دوزبانه فارسی-انگلیسی توضیح بیشتری لازم دارند. از این رو فرهنگ دوزبانه از جهاتی گسترده‌تر و از جهاتی دیگر خلاصه‌تر از فرهنگ يك زبانه خواهد بود.

\*

معرفی سنت فرهنگ نویسی در ایران و تحوّل آن و همچنین بررسی فرهنگ نویسی نوین و نارساییهای آن خود بحث جداگانه‌ای است، که هر چند درباره آن مطالب مشروح و ممتعی نوشته شده، نیاز به مجال دیگری دارد و در این مقال به آن نمی‌پردازیم و تنها به چند فقره کار مفید که در این زمینه انجام گرفته است اشاره می‌کنیم.

#### ۵) فرهنگ نویسی در ایران

در مقدمه لغت نامه دهخدا (۱۳۳۷)، استادان فن، برخی از فرهنگهای مهم قدیمی فارسی از لغت فرس اسدی طوسی گرفته تا فرهنگ نظام را معرفی کرده‌اند. در این باره می‌توان به مقاله سعید نفیسی در مقدمه برهان قاطع به تصحیح دکتر محمد معین (۱۳۳۵) نیز رجوع کرد. در زمینه گویشها و فرهنگهای مربوط به آنها خواننده می‌تواند به گلین<sup>۶</sup> (۱۳۵۶)، راست نیکلا<sup>۷</sup> (۱۳۳۲) و ایرج افشار<sup>۸</sup> (۱۳۳۴) مراجعه کند. نکته گفتنی این است که اغلب این فرهنگها در سطح نازل و فوق العاده نامطلوبی تهیه شده‌اند و به بی‌روشی دچارند.

در زمینه فرهنگهای دوزبانه باید گفت که ابتدا خارجیان بودند که دست به تهیه فرهنگهای فارسی-انگلیسی زدند. در مقدمه لغت نامه دهخدا (۱۳۳۷) کتابشناسی فرهنگهای اروپایی-فارسی به قلم ایرج افشار درج شده است. در این کتابشناسی، تاریخ تدوین اولین فرهنگ فارسی - عربی - انگلیسی به نام *A Dictionary of Persian, Arabic and English*, by J. Richardson, Oxford, 2 Vols. سال ۱۷۷۷ میلادی ذکر شده است.

این فرهنگ با تجدیدنظرهایی در سالهای ۱۸۰۶، ۱۸۱۰ و ۱۸۲۹ تجدید چاپ شده است. پس از آن نیز، فرهنگهایی در هندوستان انگلستان منتشر شده‌اند. یکی از معروفترین و شاید بهترین این فرهنگها فرهنگ استینگاس است با عنوان *A Comprehensive Persian-English Dictionary* که در سال ۱۸۹۲ میلادی در لندن منتشر شد. این فرهنگ چند بار تجدید چاپ شده است. چاپ ششم در سال ۱۹۷۷ در لندن منتشر شد که در همان سال (۱۳۵۵ شمسی) به همت شرکت سهامی انتشارات خوارزمی در داخل

ایران توزیع گردید.

البته باید اضافه کرد که در خلال سالهای ۴۰ و ۵۰ و بعد از آن تعداد معتناهایی فرهنگهای موضوعی دوزبانه منتشر شده است. کتابنامه مبسوطی مرکب از ۲۲۷ فقره از این فرهنگها تحت عنوان «کتابنامه فرهنگنامه‌های موضوعی» از نگارنده در سال ۱۳۶۱ در نشر دانش چاپ شده است.<sup>۹</sup> از فرهنگهای عمومی دوزبانه انگلیسی-فارسی در حال حاضر از دو فرهنگ حییم و آریانپور (دو جلدی) بیشتر استفاده می‌شود که هر دو نقایص زیادی دارند. در مقام مقایسه این دو فرهنگ می‌توان گفت که:

○ در فرهنگ حییم، الف) تلفظ کلمات به طور ناقص آورده شده است. به قول خود مؤلف تلفظ لغات دشوار داده شده است. از طرفی تلفظ بسیاری از کلمات فارسی داده شده است که واقعا کاربرد چندانی ندارد. خود مؤلف می‌گوید که این کار را «برای اینکه خارجیان را سودمند افتد» انجام داده است، ب) تکیه کلمات و تعبیرات نشان داده شده است، ج) در مواردی ترکیبات و امثال انگلیسی که کاربرد واژه را نشان می‌دهد عینا آمده و ترجمه آنها نیز داده شده است. این امر حتی در این حد از محاسن بزرگ این فرهنگ بشمار می‌رود، د) مقولات کلی دستوری واژه‌ها مشخص شده‌اند، ه) در بعضی موارد به برخی ویژگیهای سبکی اشارت رفته است، و) از هیچگونه تصویری استفاده نشده است.

○ در فرهنگ آریانپور، الف) نشان دادن تلفظ کلمات از فرهنگ حییم گسترده‌تر است، ب) هجابندی کلمات با نقطه مشخص شده‌اند، ج) حدود هزار تصویر در فرهنگ آمده است، د) مقولات کلی دستوری نیز نشان داده شده‌اند. اما دو ویژگی مهم فرهنگ حییم یکی نشان دادن تکیه و دیگر آوردن ترکیبات و امثله در فرهنگ آریانپور نادیده گرفته شده است. حکم به اینکه کدام يك از این دو فرهنگ بر گردانها را مبسوط‌تر و دقیقتر انجام داده‌اند نیاز به بررسی بیشتر دارد. ولی من حیث المجموع می‌توان گفت که از فرهنگ حییم بهره بیشتری می‌توان گرفت.

حاشیه:

- ۶) گلین، محمد (۱۳۵۶)، کتابشناسی زبان و خط. تهران، مرکز اسناد فرهنگی آسیا.
- ۷) راست نیکلا (۱۳۳۲)، «فهرست مآخذ زبانها و لهجه‌های ایرانی»، فرهنگ ایران زمین: ج ۱، صص ۴۰-۱.
- ۸) افشار، ایرج (۱۳۳۴)، «کتابشناسی زبانها و لهجه‌های ایرانی»، فرهنگ ایران زمین، ج ۳، صص ۹۳-۷۸.
- ۹) یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۶۱)، «کتابنامه فرهنگنامه‌های موضوعی» نشر دانش، سال سوم، شماره اول، صص ۵۵-۴۸؛ نیز رجوع کنید به یارمحمدی، لطف‌الله (۱۳۶۳)، «کلیات راه و رسم نگارش فرهنگنامه‌های موضوعی...». نقد آگاه، صص ۳۴۱-۳۳۲.